



# بولشویسم از موسی تالنین



دیتریش اکارت  
ترجمه مهدی تدینی

# بولشوویسم از موسی تالنین

گفتگویی میان من و آدولف هیتلر  
به همراه جستاری درباره «بولشوویسم یهودی»



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

سرشناسه: اکارت، دیتريش، ۱۸۶۸-۱۹۲۳ م. Eckart, Dietrich 1923-1868  
عنوان و نام پديدآور: بولشويسم از موسی تالنين (گفتگويی میان من و آدولف هیتلر)/ دیتريش اکارت/  
ترجمه مهدي تدیني

مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۱

مشخصات ظاهري: ۴۰۸ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۸۴۲-۰

وضعیت فهرستنویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Der bolschervismus von mosesbis Lenin.

موضوع: کمونیسم -- تاریخ/ کمونیسم -- روسیه شوروی -- تاریخ

شناسه افزوده: تدیني، مهدي، ۱۳۵۹ - مترجم

رده‌بندی کنگره: HX۴۰

رده‌بندی دیویی: ۳۳۵/۴۳

شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۰۸۱۵۱



## بولشویسم از موسی تالنين

دیتريش اکارت ترجمه مهدي تدیني

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی چاپ و صحافی: دالاهو

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۱، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

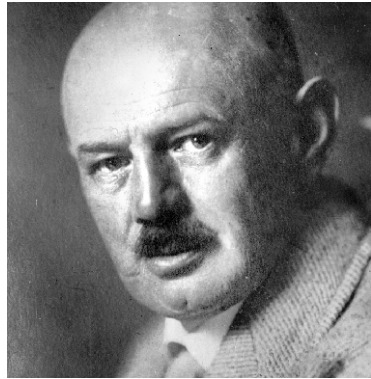
### بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh





### دیتریش اکارت (۱۸۶۸-۱۹۲۴)

این نویسنده و روزنامه‌نگار آلمانی، نخستین کسی بود که هیتلر را «پیشوا» نامید و توانایی‌های خاصی را در وجود او کشف کرد. او ادیبی میانمایه بود که در سال‌های ابتدایی تأسیس حزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان (نازی) به عنوان ایدئولوگ و سردبیر روزنامهٔ حزب نقش مهمی در آیندهٔ سیاسی هیتلر داشت. اکارت برای پیشرفت هیتلر هر چه در توان داشت انجام می‌داد؛ از جمله اینکه می‌کوشید اندیشه‌های هیتلر را انسجام بخشد. بی‌دلیل نبود که هیتلر خود را شاگرد اکارت می‌دانست.



تقدیم به

ایدئولوژی پژوهان

و نه ایدئولوژی پردازان

تدینی





## فهرست

- پیشگفتار..... ۱۱
- بخش اول: جستاری دربارهٔ «بولشویسم یهودی»..... ۱۷
- مقدمه..... ۱۹
- پیدایش نظریه/افسانهٔ «بولشویسم یهودی»..... ۲۹
- یهودیان در بولشویسم روسیه..... ۵۹
- یهودی‌کشی استالین..... ۸۹
- یهودیان در کمونیسم/بولشویسم آلمان..... ۹۵
- «بولشویسم یهودی»: صورت‌بندی نو، محتوایی دیرینه..... ۱۱۹
- مناقشهٔ یهودی‌ستیزی برلین..... ۱۵۰
- ناسیونال‌سوسیالیسم..... ۱۶۹
- آلفرد روزنبرگ..... ۱۸۲
- دو اثر شبه‌پژوهشی دربارهٔ «بولشویسم یهودی»..... ۱۸۷
- دیتريش اکارت..... ۲۱۳
- تفسیر ارنست نولته بر بولشویسم از موسی تالنین..... ۲۱۹
- هنری فورد..... ۲۳۶
- جمع‌بندی..... ۲۴۷

۱۰ ■ بولشویسم از موسی تالنین

منابع..... ۲۵۱

بخش دوم: بولشویسم از موسی تالنین؛ گفتگویی میان من و آدولف هیتلر..... ۲۶۵

پی‌نوشت‌ها..... ۳۷۳

نمایه..... ۳۸۳

## پیشگفتار

فهم رخدادهای اروپا برای ایرانیان آسان نیست، زیرا به پیش دانسته‌هایی نیاز دارد که تنها خوانندگان و پژوهشگران کوشا می‌توانند به آن دست پیدا کنند. به همین دلیل طبیعی است که هر ایرانی در مواجهه با رخدادهای بزرگ جهان و اروپا دچار ابهاماتی می‌شود که برخی هیچ‌گاه حل نمی‌شود. همه می‌دانند که دلیل این ابهامات فقدان پیش‌دانسته‌های لازم است، اما آنچه دشوار می‌نماید این است که چگونه می‌توان این دانسته‌ها را به گونه‌ای امکان‌پذیر برای خوانندگان ایرانی تدارک آورد. همه کتاب‌هایی که تاکنون منتشر کرده‌ام به طور مستقیم یا غیرمستقیم درباره «فاشیسم» است و در میان آن‌ها سه کتاب دقیقاً درباره مسئله یهودیان و سرنوشت آن‌هاست: یکی هولو کاست: پیگرد و کشتار یهودیان (الکساندر براکل، ثالث، ۱۳۹۵) دیگری یهودی‌ستیزی، جلد اول عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توالتیر (هانا آرنست، ثالث، ۱۳۹۸-۱۳۹۹)، همچنین آشویتس یکتا؟ ارنست نوئته، یورگن هابرماس و ۲۵ سال دعوای تاریخ‌نگاران (گردآوری ماتياس برودکُرب، کویر ۱۳۹۵). به همین دلیل بسیار با پرسش‌هایی مواجه می‌شوم که نشان می‌دهد «یهودی‌ستیزی» اروپایی

و پیامدهایی مانند یهودی‌کشی در دوران ناسیونال‌سوسیالیسم برای عموم خوانندگان و پژوهشگران همچنان مسئله‌ای بی‌پاسخ و حل‌ناشده مانده است. اگر سرنوشت یهودیان در آلمان ناسیونال‌سوسیالیست (نازی) برای ما عجیب یا حتی باورناپذیر است، دلیل آن ناآگاهی ما از ایدئولوژی و آثار نظری دیرینه‌ای است که پیش‌زمینهٔ فکری آن رخدادها را می‌ساخت. اگر کسی با ادبیات یهودی‌ستیزانهٔ اروپا آشنا باشد، از سرنوشتی که برای یهودیان در دوران حاکمیت هیتلر رقم خورد، به شگفت نمی‌آید. مشکل ما ناآشنایی با پیشینهٔ ایدئولوژیک و نظری آن رخدادهاست. اما این مشکل، یعنی این ناآگاهی از ریشه‌های نظری یهودی‌ستیزی، فقط مشکل خواننده و مخاطب ایرانی نیست، بلکه معضلی جهانی است که در ایران فقط به دلیل عدم دسترسی به منابع شدیدتر است. ماجرا از این قرار است که به ویژه از زمان شکست آلمان در جنگ جهانی دوم و مشخص شدن این که ادبیات یهودی‌ستیزانه می‌تواند چه پیامدهایی ناگواری داشته باشد، ممنوعیت این دست آثار بسیار جدی‌تر پیگیری شد؛ ضمن این که دیگر دولت یا دولت‌هایی هم وجود نداشتند که این ادبیات را با صرف هزینه‌های هنگفت ترویج دهند. به همین دلیل، پیشینهٔ نظری - ایدئولوژیک - یا بهتر است بگوییم پروپاگانداستی - نهفته در پس همهٔ آن رخدادها رفته‌رفته به فراموشی سپرده شد، اما خود رخدادها دائم یادآوری می‌شد، بدون آن که دیگر به پیش‌زمینهٔ آن‌ها اشاره‌ای شود، زیرا ذکر آن پیش‌زمینه ناگزیر به معنای اشاره به همان ادبیات یهودی‌ستیزانه بود. همین باعث شد «معلول» دائماً یادآوری، و «علت» یا «عامل» تعمداً فراموشانده شود. طبیعی است در این چرخهٔ ناقص، برخی چیزها نامعقول یا ناپذیرفتنی می‌نماید. خلاصه در یک کلام: یهودی‌کشی دائماً و با نهایت جدیت و حرمت یادآوری می‌شد، اما مبانی نظری نهفته در پس این رخداد - یعنی همان ایدئولوژی

یهودی ستیزانه‌ای که به مدت یک قرن با شدت و تعصب بی‌سابقه‌ای ترویج شده بود — فراموشانده می‌شد. اینک ما با رخدادی روبرو بودیم که به نظر می‌رسید هیچ پیش‌زمینه‌ای ندارد و انگار ناگهان در جنونی فهم‌ناشدنی سر زده بود. راه‌حل این معضل چیزی نیست جز بازخوانی و یادآوری مکتوبات یهودی ستیزانه‌ای که پیش‌زمینهٔ فکری این رخداد مهیب را می‌ساخته است؛ و این همان چیزی است که سیاست‌گذاران از آن بیمناکند و اجتناب می‌ورزند، زیرا یک بار پیامدهای آن را دیده‌اند.

اما به گمان من، این بیم معقول و قابل‌درک اینک به فویایی نامعقول تبدیل شده و خود زمینه‌ساز آسیب‌های دیگری شده است. از این رو بهتر است از آن گذر کنیم و راه‌حلی برای آن بیندیشیم، زیرا «سرکوب یادآوری نظریات نادرست» خود می‌تواند به اندازهٔ «یادآوری نظریات نادرست» آسیب‌زا باشد. کتابی که در دست دارید با همین انگیزه و برای کمک به خوانندگان و پژوهشگران فارسی‌زبان برای کسب همان پیش‌دانسته‌هایی تدوین شده است که پیش‌تر به آن اشاره کردم. در این کتاب کوشیده‌ام، چکیده و عصاره‌ای از همهٔ آن پیش‌زمینه‌های نظری که به بلای جان یهودیان اروپا تبدیل شد، فراهم آورم تا به کمک آن‌ها رخدادهای تاریخی نیز قابل فهم شود. اما در عین حال، فایدهٔ دیگر این اثر هم این است که آن منظومهٔ فاشیسم پژوهانه‌ای که سال‌هاست در دست تدوین دارم، یک تکهٔ دیگر کامل می‌شود، زیرا آنچه در این کتاب آمده یکی از منابع دست‌اول و مهم برای آشنایی با گونهٔ رادیکال فاشیسم، یعنی ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان است. کتابچهٔ بولشویسم از موسی تالنین؛ گفتگویی میان من و آدولف هیتلر، همان منبع دست‌اولی است که ذکر کردم و در بخش دوم کتاب می‌آید. اما به این بسنده نکرده‌ام و برای فهم بهتر آن کتابچه و نیز برای آشنایی دقیق‌تر با مفهوم مهم و بسیار پیامدبار «بولشویسم یهودی»، جستار مفصلی نوشته‌ام که در بخش اول کتاب

می‌آید. در این جستار کوشیده‌ام، به اندازه‌ای که مناسب حال و نیاز خواننده و پژوهشگر ایرانی است، ادبیات یهودی‌ستیزانهٔ اروپا را تا پیدایش و تکمیل نظریه/افسانهٔ «بولشویسم یهودی» مرور و معرفی کنم. البته باید این کار را به شیوه‌ای گزینشگرانه انجام می‌دادم، زیرا معرفی مفهومی که متکی به انبوهی از منابع تبلیغاتی-ایدئولوژیک حکومتی است و همزمان در حدود یک قرن ادبیات یهودی‌ستیزانه در پشت آن نهفته است، طبعاً در یک جستار یا حتی در کتابی مفصل نمی‌گنجد. اما یقین دارم آثاری که در این کتاب آن‌ها را بررسی کرده‌ام، هیچ‌گاه به فارسی ترجمه نخواهد شد و برای همیشه در تاریخ مدفون خواهد شد، زیرا عموم آن‌ها نه اهمیت علمی دارد و نه آن حوصلهٔ پژوهشی لازم وجود دارد که کسی همت کند و چنین آثاری را به فارسی برگرداند. کیست که وقت ارزشمند خود را روی ترجمهٔ آثار ایدئولوگ‌ها و پروپاگانداست‌های یهودی‌ستیز قرن نوزدهم و نیمهٔ اول قرن بیستم بگذارد؟ اما چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، این آثار با همهٔ معایب و سوگیری‌های سیاسی و غیرعلمی خود، پشتوانهٔ رخدادهای تاریخی بزرگی شده است، و بدون آشنایی با مفاهیم مطرح‌شده در این آثار نمی‌توان آن رخدادهای را فهمید. به همین دلیل، افزون بر معرفی این آثار، بریده‌ها و چکیده‌هایی از آن‌ها در این جستار آورده‌ام تا هم رفع حاجت پژوهشگران باشد و هم مشتکی از هزاران خروار مکتوبات دست‌نیافتنی و فراموش‌شده.

اما قضیه برای من هرگز به این آسانی و روشنی که تا این جا گفتم نبود. آنچه در این کتاب گرد آورده‌ام، ناگزیر به تیغ دودم می‌ماند؛ همان اندازه که می‌تواند برای ایدئولوژی‌پژوهان و پژوهشگران سیاست و تاریخ مفید باشد، می‌تواند برای شیفتگان ایدئولوژی‌ها و هم‌اندیشان چنین نگرش‌هایی منبعی دست‌اول و فرصتی مغنم برای بانفدگی‌های ایدئولوژیکشان باشد. اتفاقاً در دنیا هم کسانی به دنبال ترجمهٔ چنین آثاری رفته‌اند که خود دل‌بستهٔ چنین اندیشه‌هایی بوده‌اند. برای

مثال کسی چون ویلیام لوتر پیرس<sup>۱</sup> (۱۹۳۳-۲۰۰۲) کتابچهٔ بولشویسم از موسی تالین را به انگلیسی ترجمه کرده است. پیرس از دههٔ ۱۹۶۰ تا هنگام مرگ، فعالیت‌های سازمانی و رسانه‌ای گسترده‌ای در زمینهٔ اشاعهٔ افکار نژادپرستانه در ایالات متحد آمریکا داشت و به حزب نازی آمریکا<sup>۲</sup> و بنیانگذار آن، جورج لینکلن راکول<sup>۳</sup> (۱۹۱۸-۱۹۶۷)، بسیار نزدیک بود. پیرس در ۱۹۶۷ یک سازمان دست‌راستی افراط‌گرا و نژادپرست به نام اتحاد ملی<sup>۴</sup> تأسیس کرد که فعالیت‌های گسترده‌ای داشت — و البته از زمان مرگ او دچار بحران و زوال شده است.

هیچ بیراه نیست اگر بگوییم کتاب بولشویسم از موسی تالین چیزی چون متنی مقدس برای این دست جماعت نژادپرست است و طبعاً ترجمه و شرح و بسط آن با خطر اشاعهٔ ایدئولوژی همراه است. اما در نهایت مطمئنم اگر کسی کل کتاب را بخواند، اذعان خواهد کرد که آنچه در این کتاب آمده، تلاشی پژوهشی برای آگاهی‌بخشی و پرهیز از ایدئولوژی‌پردازی است؛ آن هم به گونه‌ای که هم فهم ما را از پدیده‌های تکان‌دهندهٔ قرن بیستم بالا ببرد و هم از سرایت‌پذیری ما در برابر چنین افکاری جلوگیری کند. البته در عین حال کوشیده‌ام از مدار کار علمی خارج نشوم و نوعی کار تبلیغاتی ضدایدئولوژیک و بولتن‌مانند تدوین نکنم.

واپسین نکته‌ای که در این پیشگفتار باید به آن اشاره کنم این است که ترجیح می‌دهم کل بخش اول کتاب را «پانوشتی بلند و نامعمول» نامم. همیشه معتقد بوده‌ام وقتی پژوهشگری معتبر در جهان در موضوعی کتابی مطمئن و قوی نگاشته است، تألیف کار نادرستی است و باید همان را ترجمه کرد؛ به ویژه به این دلیل که آن‌ها در مقایسه با ما اشراف و دسترسی به مراتب بهتری

1. William Luther Pierce

2. American Nazi Party

3. George Lincoln Rockwell

4. National Alliance

به منابع دارند. برای مثال آقای یوهانس روگالا فون بیبرشتاین<sup>۱</sup> (۱۹۴۰-)، پژوهشگر آلمانی در حوزه نظریه‌های توطئه، کتاب خوبی با عنوان «بولشویسم یهودی»: افسانه و واقعیت نوشته و ارنست نولته، متفکر و تاریخ‌نگار آلمانی، نیز یادداشتی بر آن نوشته است. وقتی اثری با آن سطح کیفی بالا وجود داشت، هر چه من به قلم خود می‌نوشتم دوباره کاری زائدی بود و درست‌تر این بود که همان کتاب را ترجمه می‌کردم. اما از دیگر سو نمی‌شد کتابی در آن ابعاد را که نسخه فارسی آن بیش از چهارصد صفحه می‌شد، به منزله پیشگفتار یا بخشی مقدماتی برای کتابچه‌ای کوچک در نظر گرفت؛ ضمن این که برخی از اهداف مورد نظر من - از جمله گردآوری برخی متون دست‌نیافتنی برای مخاطب فارسی‌زبان - با آن کتاب تأمین نمی‌شد. با این اوصاف به این نتیجه رسیدم که برای توضیح مفهوم «بولشویسم یهودی» جستار مفصلی بنویسم که هر قدر هم حجم آن زیاد باشد، ماهیت آن را در حد یک یادداشت کمکی یا - به تعبیری که بیش‌تر می‌پسندم - پانوشت می‌دانم. این جستار در بخش اول کتاب می‌آید و کل آن را می‌توان به منزله «درآمدی» بر کتابچه بولشویسم از موسی تالنین در نظر گرفت که در بخش دوم می‌آید.

در پایان از مدیر مسئول و همکاران گرامی نشر پارسه سپاسگزارم که در انتشار این اثر مرایاری کردند و امیدوارم این آغاز یک همکاری بلندمدت باشد تا اگر عمر و روزگار مجال داد، مجموعه‌ای گسترده با عنوان «ایدئولوژی پژوهی» را در این نشر به مخاطبان تقدیم کنیم. و مانند همیشه امیدم به نگاه تیزبین خوانندگان است که کاستی‌های این کار را به من گوشزد کنند.

مهدی تدینی

آبان ۱۴۰۰

1. Johannes Rogalla von Bieberstein



بخش اول

جستاری دربارهٔ «بولشویسم یهودی»

مهدی تدینی



## مقدمه

«ترجیح می‌دهم صد سیاهپوست در سالن باشند تا یک جهود!»<sup>۱</sup> این جمله را آدولف هیتلر در یکی از سخنرانی‌هایش در سال ۱۹۲۰ گفته بود؛ در زمانی که تازه گام در مسیر کار سیاسی نهاده بود. اگر در این جمله اندیشه کنیم به نکته بسیار مهمی پی می‌بریم. همین جمله نشان می‌دهد عنوان «نژادپرستی» برای فهم ایدئولوژی هیتلر گمراه‌کننده است. چرا یهودیان باید در نظر هیتلر تا این اندازه پست‌تر از سیاهان باشند؟ برای یک نژادپرست تبار خودی برتر است و دیگر نژادها همه پستند. ممکن است سلسله‌مراتبی هم برای نژادهای پست قائل باشد، اما در جمله هیتلر پیداست که او «یهودیان» را در مقوله‌ای خاص در نظر می‌گیرد که در پستی هم‌تا ندارند. در واقع می‌توان گفت، در نظر هیتلر مسئله بیش از آن که «برتری نژاد ژرمن» باشد، «پستی نژاد یهود» است. مسئله در اینجا تقسیم‌بندی نژادها بر اساس میزان قابلیت، توانایی‌ها و

---

1. Johannes Rogalla von Bieberstein: "Jüdischer Bolschewismus". *Mythos und Realität*. Mit einem Vorwort von Ernst Nolte. Dresden: Edition Antaios, 2002. p. 273.

دستاوردهایشان نیست، بلکه قضیه این است که در تاریخ جهان یک «شر مطلق» وجود داشته است: «یهودیان».

هیتلر به هر روی سیاستمداری نژادباور بود و به خصوص خود را دشمن دو نیرو می‌دانست: مارکسیسم و یهودیت. آمده بود تا این دو سرچشمه شر را ریشه کن کند. اما این گونه نبود که این دو دشمن را دو پدیده جدا از هم بداند، بلکه در ذهن او این دو پدیده پلید در نهایت همذات بودند و این اینهمانی در مفهوم «بولشویسم یهودی» تئوریزه شده بود؛ افسانه‌ای سیاسی که در فاصله زمانی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۵ یکی از عناصر پربسامد تحلیل‌ها، نظریه پردازی‌ها و به خصوص تبلیغات سیاسی یهودی‌ستیزان و کمونیسم‌ستیزان بود. اما به این دلیل که این نظریه به عنوان پیامد «یهودی‌ستیزی» بخش ثابت تبلیغات سیاسی و ایدئولوژی ناسیونال-سوسیالیستی بود، هیچ‌گاه از سوی نظریه‌پردازان و تاریخ‌نگاران آن‌گونه که باید جدی گرفته نشد، زیرا نادرست و دروغین بودن آن در نگاه نخست عیان بود — ولی جنایت‌های بسیاری در این دنیا بر پایه انگاره‌ها و نظریه‌های نادرست رخ داده است. مگر می‌توان به صرف نادرست بودن اندیشه‌هایی از بازگو کردن آن‌ها در دنیای پژوهش علمی خودداری کرد، به ویژه وقتی آن‌ها «مبنای عمل» جنایتکاران بوده است؟! بهتر است این مسئله را با مثالی شرح دهم که برای ما ایرانی‌ها بسیار ملموس‌تر است. در خاورمیانه ما از وقتی یادمان می‌آید، یکی از پدیده‌های ثابت در روزگار مردم، پدیده بمبگذاری انتحاری است که در بسیاری از موارد مردم عادی و بی‌گناه به صرف دین و تبارشان در مراسم مذهبی، مسجد یا مدرسه و دانشگاه به شکل بی‌رحمانه و نامعقولی کشته می‌شوند. چقدر شنیده‌ایم در مسجدی شمار بزرگی از نمازگزاران، یا در مراسمی مذهبی تعداد زیادی غیرنظامی در بمبگذاری کشته شده‌اند؟ از هر کس دلیل این جنایت شنیع را بپرسید، کم‌وبیش پاسخ‌های مشابهی می‌دهد. به احتمال فراوان عموماً

می‌گویند: «فردی متعصب با باورهای دینی غلط و با این تصور که آن قربانیان کافر و بی‌دین بوده‌اند، دست به این عمل شنیع زده است.» حال پرسشی اساسی: اگر کسی در توضیح این آدمکشی چنین دلیلی را بیان کند، معنایش این است که آن دلیل درست بوده است؟ آیا بازگو کردن دلیلی که آن بمبگذار انتحاری در سر داشته است، به معنای تأیید یا درست انگاشتن آن دلیل است؟ طبعاً نه! به همین دلیل هیچ کس با شنیدن چنین دلیلی برافروخته نمی‌شود. مسئله این است که در ذهن آن آدمکش بیمار، چنین دلیلی مبنای عمل بوده است و ما برای فهمیدن عمل او ناچاریم دلیل نامعقول و ابلهانه‌اش را بازگو کنیم؛ هر قدر هم که این دلیل نادرست باشد. در مورد هیتلر، ناسیونال سوسیالیسم و یهودی‌کشی نیز مسئله دقیقاً همین است: اگر ما بخواهیم بفهمیم چگونه برپایی اردوگاه‌های مرگ در دوران هیتلر امکان‌پذیر شد، باید دلایل آمران و مجریان آن را بازگو کنیم؛ هر قدر هم که این دلایل نامعقول و ناپذیرفتی و اصلاً دروغ باشد. در فهم رخداد‌های سیاسی، مسئله این نیست که ما چه فکر می‌کنیم، بلکه مهم این است که فاعلان تاریخی چه فکر می‌کرده‌اند، حال هر قدر هم که تفکرات و به‌طور کلی «نظام تعلیل»شان — مانند آن بمبگذار انتحاری — نادرست و چه‌بسا ابلهانه باشد. اگر از شنیدن دلایل آن آمران و عاملان به هر دلیلی خودداری کنیم، بیم آن می‌رود که در فهم آن رخدادها به بیراه برویم. (و البته این هرگز به این معنا نیست که سایر روابط علی مؤثر را نادیده بگیریم.) برای پی بردن به اهمیت این مسئله باید به‌طور مختصر به «دعوی تاریخ‌نگاران» و کتاب آشویتس یکتا اشاره کنم.

در سال ۱۹۸۶ در پی انتشار مقاله‌ای در روزنامه فرانکفورتر آلگماینه<sup>۱</sup> با عنوان «گذشته‌ای که نمی‌خواهد سپری شود»، به قلم ارنست نولته، تاریخ‌نگار،

1. Frankfurter Allgemeine

فاشیسم پژوه و متفکر آلمانی، مناقشه نظری بزرگی در آلمان شکل گرفت. یورگن هابرماس، فیلسوف آلمانی، جوابیه تندی را در نشریه زایت<sup>۱</sup> منتشر کرد و در آن چهار تاریخ‌نگار آلمانی — در رأسشان نولته — را متهم کرد به این که قصد دارند با آثار خود ناسیونال‌سوسیالیسم و هیتلر را توجیه کنند. این آغاز بزرگ‌ترین مناقشه نظری در آلمان در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود که در جریان آن ده‌ها تاریخ‌نگار، متفکر، روزنامه‌نگار و نویسنده در برابر هم صف‌آرایی کردند؛ گروهی در حمایت از هابرماس و گروهی در حمایت از نولته. در تاریخ آلمان به این مناقشه نظری «دعوی تاریخ‌نگاران»<sup>۲</sup> می‌گویند. دامنه بحث در دعوی تاریخ‌نگاران بسیار گسترده بود، اما یکی از موضوعات اصلی آن «تفسیر یهودی‌کشی» بود. این مناقشه از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ به درازا کشید و بحث درباره آن تا به امروز نیز ادامه دارد. فراخور ارتباط مستقیم موضوع این کتاب با «دعوی تاریخ‌نگاران»، اشاره مختصری به محتوای این مناقشه می‌کنیم.

نولته یهودی‌کشی و کولاک‌کشی (یعنی کشتار یا حذف فیزیکی طبقه متوسط و زمینداران روسیه توسط بولشویک‌ها) یا به عبارت دیگر جنایات ناسیونال‌سوسیالیست‌ها (به استعاره «آشویتس») و جنایات بولشویک‌ها (به استعاره اردوگاه‌های «گولاگ») را با هم مقایسه کرده، و حتی پیوندی علی میان آن‌ها برقرار کرده و مدعی شده است برای فهم یهودی‌کشی باید جنایاتی را که در اتحاد شوروی رخ داد بود، مد نظر قرار داد. این مقایسه از نظر هابرماس ناممکن و ناروا بود، زیرا به گمان او «یهودی‌کشی» به طور کلی پدیده‌ای «یکتا» (بی‌نظیر) بود و هیچ همتایی برای آن نمی‌شد برشمرد. پاسخ نولته نیز این بود که اصلاً چگونه می‌توان یکتایی امری را بدون قیاس

و پیش از قیاس اثبات کرد؟ ضمن این که او مؤکداً مدعی بود که در نهایت با نظریات خود نه تنها «یکتابی آشویتس» را رد نکرده، بلکه حتی آن را تبیین کرده است، اما مقایسهٔ این دو جنایت «ایدئولوژیک» را روا می‌داند. دلیل این مسئله نیز این بود که هیتلر و یارانش — و به طور کلی عموم یهودی‌ستیزان — به نوعی «اینهمانی» میان بولشویسم و یهودیت باور داشتند و اساساً بولشویسم را پدیده‌ای یهودی می‌دانستند و تعبیر پربسامد «بولشویسم یهودی» نیز همین معنا را داشت. به همین دلیل در نظر آن‌ها بولشویک‌ها و یهودیان هم‌ریشه یا هم‌سرشت بودند. بنابراین در «نظام تعلیل» آن‌ها، برای درمان جهان از شر بولشویسم باید یهودیان ریشه‌کن می‌شدند.

در نگاه نخست، در این جا خلط مقولاتی آشکاری وجود دارد: کشتارهای روسیه را «بولشویک‌های روسیه» مرتکب شده بودند، اما آلمانی‌ها «یهودیان اروپا» را کشته بودند. پاسخ این ایراد را دقیقاً در کتابی که در دست دارید می‌توانید بیابید. درست است؛ در این جا دقیقاً یک خلط مقولاتی صورت گرفته است، اما برای کسی که به ایدئولوژی یهودی‌ستیزانهٔ ناسیونال‌سوسیالیسم باور داشته باشد، خلط مقولات در این جا بی‌معناست. در واقع این خلط هر قدر هم ناروا و بی‌معنا باشد، در ذهن ناسیونال‌سوسیالیست‌ها وجود داشته و واقعیت پنداشته می‌شده است و برای فهم کردار جنایتکارانهٔ آن‌ها باید به این خلط اشاره کرد. در مقابل، هابرماس و دیگر منتقدان نولته او را متهم می‌کردند (و می‌کنند) به این که او با مقایسهٔ جنایات بولشویسم و ناسیونال‌سوسیالیسم قصد داشته است «یکتابی» یهودی‌کشی را زیر سؤال ببرد و با تأکید بر جنایتی دیگر جنایت نازی‌ها را به عبارتی حساب بی‌حساب کند.<sup>۱</sup>

۱. برای آشنایی با این بحث می‌توانید بنگرید به ماتیاس برودگرب (ویراستار)، آشویتس یکتا؟ ارنست نولته، یورگن هابرماس و ۲۵ سال دعوی تاریخ‌نگاران، ترجمهٔ ←

در مهر ۱۳۹۵ کتاب هولو کاست: پیگرد و کشتار یهودیان<sup>۱</sup> به چاپ رسید. این نخستین کتاب به زبان فارسی بود که فرایند یهودی کشی را در دوران رایش سوم توضیح می‌داد. بسیاری از خوانندگان آن کتاب در نهایت همچنان نمی‌توانستند بفهمند چرا رهبران ناسیونال سوسیالیست آلمان دست به چنین جنایتی زدند. در واقع درک نمی‌کردند ریشهٔ این کشتار در چه باورهایی بوده است، و می‌پرسیدند مگر هیتلر و یارانش در یهودیان چه می‌دیدند که هیچ شفقتی را نسبت به آن‌ها روا نمی‌دانستند؟ پس از آن در اردیبهشت ۱۳۹۸ کتاب یهودی ستیزی، جلد اول از اثر سه جلدی عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توالتیر را که اثر اصلی آرنت در حوزهٔ نظریهٔ سیاسی است، منتشر کردم.<sup>۲</sup> اما با مطالعهٔ آن کتاب نیز این پرسش بزرگ که دلیل ذهنی یهودی کشی چه بود، برای عموم خوانندگان همچنان بی‌پاسخ مانده بود. به گمانم تا زمانی که در گام نخست با «یهودی ستیزی» — آن گونه که در تاروپود ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیسم تنیده است — و در گام بعد با مفهوم «بولشویسم یهودی» آشنا نشویم، نمی‌توانیم انگیزهٔ یهودی کشان را درک کنیم. به همین دلیل، کتاب پیش‌رو کمک به یافتن پاسخی برای این پرسش است که مگر هیتلر چه تصویری از یهودیان داشت که کشتار جمعی‌شان را روا می‌دانست؟

در این کتاب به بررسی «بولشویسم یهودی» می‌پردازیم و به طور مفصل شرح می‌دهیم که منظور از این تعبیر چیست. اما اگر بخواهیم در آغاز سخن

→ مهدی تدینی، نشر کویر ۱۳۹۵؛ همچنین بنگرید به زیگفرد گرلیش: ارنست نولته: سیمای یک تاریخ‌اندیش، ترجمهٔ مهدی تدینی، نشر ثالث ۱۳۹۶، که در آن به طور مفصل دربارهٔ دعوی تاریخ‌نگاران نیز بحث شده است.

۱. آلکساندر براکل، هولو کاست: پیگرد و کشتار یهودیان، ترجمهٔ مهدی تدینی، نشر ثالث، ۱۳۹۵.

۲. بنگرید به هانا آرنت، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توالتیر، در سه جلد: یهودی ستیزی،

امپریالیسم، توالتیرایسم، ترجمهٔ مهدی تدینی، نشر ثالث، ۱۳۹۸-۱۳۹۹.



تعریفی ساده از آن ارائه دهیم، باید گفت: به عقیدهٔ باورمندانِ نظریهٔ «بولشویسم یهودی»، بولشویسم ماهیتاً پدیده‌ای یهودی است. سرشت، خاستگاه، اندیشه، آمران اصلی و بسیاری از عاملان آن یهودی‌اند و به طور کلی بولشویسم بخشی از توطئهٔ جهانی یهودیان برای سلطه بر جهان است. در تاریخ‌نگاری مسلط تا به امروز چندان توجهی به نظریهٔ «بولشویسم یهودی» نشده است، زیرا این نظریه را اساساً بخشی از تبلیغات ناسیونال‌سوسیالیسم می‌دانند و شواهد در خور توجهی نیز برای درستی آن نمی‌یابند. به همین دلیل در نهایت از آن در زمرهٔ یکی از انواع خطرناک «نظریه‌های توطئه» یاد می‌کنند و آن را در پوشهٔ انگاره‌های سمی ایدئولوژیک بایگانی می‌کنند.

اما بررسی افسانه/نظریهٔ «بولشویسم یهودی» از چند جهت مفید است. نخست این که برای آشنایی با بولشویسم — چنان که برای آشنایی با هر پدیدهٔ سیاسی دیگری — چندین درگاه نظری وجود دارد. می‌توان بولشویسم را از دیدگاهی خودشناسانه شناخت؛ یعنی از زبان و منظر خود بولشویست‌ها. می‌توان آن را از دیدگاه دیگر سوسیالیست‌ها شناخت؛ برای مثال از چشم‌انداز سوسیال‌دموکرات‌ها. همچنین می‌توان از دیدگاه دموکرات‌ها و لیبرال‌ها یا محافظه‌کاران — یعنی از منظر غیر سوسیالیستی — به بولشویسم نگریست. اما یک دریچهٔ دیگر برای شناخت بولشویسم، دیدگاه رادیکال‌ترین دشمن آن، یعنی دیدگاه فاشیست‌های یهودی‌ستیز است؛ مانند ناسیونال‌سوسیالیست‌های آلمانی. قطعاً برای شناخت بولشویسم، این مشکوک‌ترین و مغرضانه‌ترین دریچه است و به دقت باید از تن دادن به کلیات و جزئیات آن خودداری کرد، اما بی‌تردید این دیدگاه دشمن‌شناسانه در بردارندهٔ نکات مهمی است که برای فهم تاریخ جهان و بسیاری از رخداد‌های نیمهٔ اول قرن بیستم ضروری است. ممکن است این پرسش پیش آید که دانستن و واکاوی توهمات فاشیست‌های شکست‌خورده و فراموش‌شده چه فایده دارد؟ پاسخ این است که مگر وظیفهٔ

تاریخ‌نگار و نظریه‌پرداز واکاوی «نظام نظری بازیگران تاریخ» نیست؟ برای فهم کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم چه باید کرد؟ وقتی روند پیگرد و کشتار یهودیان اروپا را بررسی می‌کنیم — حتی اگر فقط تیرباران‌های جمعی را در نظر بگیریم و آشویتس و اتاق‌های گاز را نیز دمی نادیده‌انگاریم — نمی‌توان دلیل این جنون آدمکشانه را درک کرد. نه با مرور وضعیت میدان جنگ جهانی دوم، نه با واکاوی دلایل سیاسی و نه با هیچ علت‌شناسی جامعه‌شناختی، سیاسی و اقتصادی دیگری نمی‌توان یهودی‌کشی را درک کرد. یهودی‌کشی «جنایتی ایدئولوژیک» بود و برای فهم آن باید به عناصر یهودی‌ستیزانه ایدئولوژی ناسیونال‌سوسیالیسم نگریست. در نهایت به گمانم بدون واکاوی و فهم نظریه «بولشویسم یهودی» نمی‌توان «یهودی‌کشی» یا همان «هولوکاست» را فهمید.

به باور نگارنده، برای فهم رخداد‌های تاریخی باید به «نظام تعلیل» بازیگران (یا کنشگران) تاریخی پی برد. نظام تعلیل، به عنوان نظام علت‌شناسی، «مجموعه‌ای از روابط علت و معلولی است که هر فرد آن را به عنوان دستگاهی نظری برای فهم و شناخت جهان به خدمت می‌گیرد و طبقاً در مرحله بعد مبنای استدلال‌های کنش فردی می‌شود». هر قدر هم این «نظام تعلیل» از دید نظاره‌گران و پژوهشگران نامعقول، خردستیز، غیرمنصفانه یا حتی گاه ابلهانه و جنون‌آمیز باشد، عاملیت آن را نمی‌توان انکار کرد (مانند آن بمبگذاری انتحاری که در ابتدا مثال آوردم). به همین دلیل، بازسازی «نظام تعلیل فاعل تاریخی» برای فهم رخداد تاریخی، اصلی پژوهشی است و هرگز به معنای دفاع از آن نیست. از دید کلان که بنگریم، «نظام تعلیل» در یک «بستر تاریخی» خاص و با توجه به «امکان‌هایی» که کنشگر تاریخی در اختیار دارد، می‌تواند منشأ عمل آن کنشگر باشد. بنابراین، «نظام تعلیل» توانی بالقوه است که «بستر تاریخی» و «امکان‌های بازیگر تاریخی» میزان

بالفعل شدن آن را تعیین می‌کند. این یعنی بستر تاریخی و امکان‌های بازیگر تاریخی، تنها می‌تواند میزان فعلیت یک «نظام تعلیل» را کم یا زیاد کند و بنابراین، «عاملیت» اصلی یک رخداد را در «نظام تعلیل» بازیگران آن باید جستجو کرد.

در این جستار، نخست به مفهوم «بولشویسم یهودی» می‌پردازیم و تعریف دقیق‌تری از آن و پیامدهای آن به دست می‌آوریم. سپس پیشینه بولشویسم یهودی را در ادبیات یهودی ستیزانه اروپا، به ویژه در متون قرن نوزدهم، بررسی می‌کنیم و متوجه می‌شویم مفهوم «بولشویسم یهودی» به منزله واپسین نسخه از نظریه سلطه‌جویی یهودیان، ریشه‌های دوری داشته است. به عبارت دیگر، متوجه می‌شویم «بولشویسم یهودی» صرفاً یک صورتبندی به‌روزشده از مفهومی قدیمی است. در این مرحله نوشته‌های تعداد زیادی از ایدئولوگ‌های آلمانی و فرانسوی را بررسی می‌کنیم. در مرحله بعد به سراغ چند ایدئولوگ که از نظریه پردازان اصلی «بولشویسم یهودی» بوده‌اند می‌رویم: از هیتلر و اکارت شروع می‌کنیم، به روزنبرگ، ایدئولوگ ارشد حزب ناسیونال‌سوسیالیست، می‌رسیم و بعد به عنوان نمونه دو اثر شبه‌علمی را بررسی می‌کنیم که در دوران رایش سوم نگاشته شده است. در خارج از آلمان نیز مفهوم «بولشویسم یهودی» را در نوشته‌های هنری فورد امریکایی جستجو می‌کنیم.

اما چنان‌که پیش‌تر در «پیشگفتار» اشاره کردیم، بخش اول کتاب درآمدی است برای خوانش یکی از مهم‌ترین منابع برای آشنایی با مفهوم «بولشویسم یهودی»: کتابچه بولشویسم از موسی تالین؛ گفتگویی میان من و آدولف هیتلر، نوشته دیتریش اکارت. اکارت سردبیر نخستین روزنامه حزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان، و مهم‌تر از آن، دوست نزدیک و آموزگار هیتلر بود. او در سال ۱۹۲۳ کتابچه‌ای ناتمام با عنوانی که ذکر شد نوشت که چند ماه پس از مرگش، توسط آلفرد روزنبرگ، سردبیر بعدی روزنامه حزب،

در مارس ۱۹۲۴ منتشر شد. برای تفسیر این کتابچه به سراغ ارنست نولته می‌رویم؛ متفکر و تاریخ‌نگار آلمانی که ما را اصلاً با این کتابچه آشنا کرد و اهمیت آن را به ما گوشزد کرد. او در کتاب فاشیسم در دوران آن که اثر اصلی او در حوزه فاشیسم پژوهی است، از این کتابچه یاد کرده است و ما همان تفسیر را در این جا می‌آوریم:

در نهایت به گمان من، این کتابچه اکارت، افزون بر این که ما را با مفهوم «بولشویسم یهودی» آشنا می‌کند، به خصوص با توجه به این که از زبان هیتلر روایت می‌شود، یکی از بهترین منابع برای فهم ایدئولوژی و سیاست‌های هیتلر است. چنان که پیش‌تر هم اشاره شد، ترجمه کامل آن کتابچه با پانوشتهای مفصل در بخش دوم کتاب گنجانده شده است. کسی که کتابچه بولشویسم از موسی تالنین را بخواند، به راز نهفته در دل هیتلر پی می‌برد و دیگر در این تردید نمی‌کند که یکی از اهداف اصلی سیاست‌های هیتلر حذف فیزیکی یهودیان بود.

## پیدایش نظریه/افسانه «بولشویسم یهودی»

چنین تصویری را تجسم کنید: موسی بر بلندایی ایستاده است و لوح ده فرمانش را در دست دارد؛ با همان ابهت و تقدس، با همان سیمای نورانی و ریش بلند و جامه‌ای مواج در دست باد. پیش پای او مردمان را می‌بینیم که دست‌تاما به سوی او دراز کرده‌اند و شورانه سرگوش به فرمان او دارند... اما خوب که می‌نگریم، این مرد موسی نیست. او کارل مارکس است! و بر لوحی که در دست دارد حک شده است: «کاپیتال» و «مانیفست کمونیستی». تصویری که توصیف کردم تخیل محض نبود. در سال ۱۹۰۶، یازده سال پیش از انقلاب روسیه، در حلقه‌ی تبعیدی‌های یهودی - سوسیالیست در پاریس چنین تصویری ترسیم و چاپ شده بود. کارل مارکس در هیبت موسی بر «کوه پرولتاریا» ایستاده بود و ملت‌ها پیش پای او به پا خاسته بودند: آلمان، فرانسه، ایتالیا، روسیه، انگلستان، اتریش، ژاپن و کشورهای دیگر.

می‌توان از یهودیانی مانند فرانتس ورفل<sup>۱</sup> نام برد که با افتخار از این موسای

---

1. Franz Werfel (1890-1945).

مدرن یاد می‌کردند. این نویسنده و شاعر یهودی تبار اتریشی که در روزهای انقلابی در «گارد سرخ» وین عضویت داشت، در ۱۹۱۸ در مقاله‌ای با عنوان «هدیه اسرائیل به بشریت»، موزس هس<sup>۱</sup>، کارل مارکس و فردیناند لاسال<sup>۲</sup> را «پدران کلیسای سوسیالیسم» نامیده بود.<sup>۳</sup> در این نگرش، مارکسیسم دینی مدرن بود که مرز و ملیت نمی‌شناخت و رسولان کمونیست آن در جای جای جهان کتاب مقدس آن را ترویج می‌کردند و به جهانیان درس انقلاب می‌دادند. در نمونه‌ای دیگر می‌توان از آرنولد زوایگ<sup>۴</sup>، نویسنده یهودی-آلمانی نام برد که هم کمونیست بود و هم صهیونیست. او در سال ۱۹۱۹ در تشریح و لت‌بوته<sup>۵</sup> گفته بود «خون یهودی» سوسیالیسم را به دنیا آورده است؛ «از موسی تالنداور<sup>۶</sup>». در نمونه‌ای دیگر مربوط به همان سال‌ها می‌توان از یهودی دیگری نام برد: آرتور هولیچر<sup>۷</sup>، نویسنده یهودی-مجار که سفرنامه‌های زیادی از او بر جا مانده است، در سفر خود به روسیه شوروی افتخار یهودی بودن خود را چنین

۱. Moses Hess (1812-1875): فیلسوف و نویسنده یهودی که از پیشگامان صهیونیسم و از سوسیالیست‌های آغازین بود.

۲. Ferdinand Lassalle (1825-1864): سوسیالیست یهودی تبار آلمانی که از پایه‌گذاران و رهبران اصلی سوسیال‌دموکراسی آلمان بود.

3. Rogalla von Bieberstein: "Jüdischer Bolschewismus". Mythos und Realität. p. 12.

۴. Arnold Zweig (1887-1968): نویسنده نامدار آلمانی که تا آخر عمر به سوسیالیسم معتقد ماند و پس از جنگ جهانی دوم پس از سال‌ها تبعید به آلمان شرقی بازگشت.

5. Weltbühne

۶. Gustav Landauer (1870-1919): لانداور یکی از نظریه‌پردازان اصلی مارکسیسم آنارشستی در آلمان در دوران پیش از جنگ جهانی اول بود. او به عنوان صلح‌طلب از ابتدا مخالف جنگ بود و پس از انقلاب آلمان (نوامبر ۱۹۱۸) در رخدادهای «جمهوری شوروی مونیخ» نقش فعال داشت و پس از سرکوب این جمهوری در بازداشت نیروهای داوطلب به قتل رسید.

7. Ibid., p. 7.

8. Arthur Holitscher (1869-1941).

صریح بیان می‌کند: «هیچ تصادفی نیست که اکثراً روشنفکران یهودی تبار دغدغهٔ سرکوب‌شدگان را هدایت می‌کنند و پرولتاریای طبقه آگاه در همهٔ تبارها و مذاهب رهبری این یهودیان را به طور همبسته پذیرفته است.»<sup>۱</sup>

حتی صهیونیست‌هایی می‌توان یافت که این شجره‌نامهٔ سوسیالیست‌های یهودی را از منظر خود تأیید می‌کردند؛ گرچه نفس آن مسیر را برای رهایی یهودیان بیهوده می‌دانستند و تصور می‌کردند راه نجات نه سوسیالیسم بین‌المللی، بلکه ناسیونالیسم یهودی و یافتن میهنی ملی است. ناتان بیرنباوم<sup>۲</sup> در کتابی با عنوان دربارهٔ مسئلهٔ یهود که ابتدا در ۱۹۱۰ در چرنیوتسی<sup>۳</sup> منتشر شد، تبار یهودی را «به لحاظ نژادی متمایزترین ملیت» می‌داند و از این واقعیت سخن می‌گوید که «این قوم با شخصیت‌هایی چون موسی، اشعیا، عیسی، لاسال و مارکس بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین سوسیالیست‌های جهان» را پدید آورده است. اما معتقد است از این واقعیت نباید به این نتیجه رسید که در این‌جا «مأ موریتی... رسالتی عرفانی و استعلایی» برای قوم یهود در میان است، بلکه تصور می‌کند مسئله در این‌جا تنها می‌تواند برتری‌یابی یهودیان به روش طبیعی بر «سرگیجهٔ ملیت‌های اروپایی» باشد. اما به گمان او از آن‌جا که «یک ملت بدون برخورداری از اعتبار حقوق بین‌المللی محروم از هر حقی» است، راه درست چیزی نیست مگر: «سرزمین! سرزمین! راز راه‌حل مسئلهٔ یهود در این‌جا نهفته است!» — و

1. Arthur Holitscher: *Drei Monate in Sowjet-Rußland*. Berlin 1921, p. 233.

۲. Nathan Birnbaum (۱۸۶۴-۱۹۳۷): نویسنده و فعال یهودی-اتریشی که پیش از تئودور هرتسل برای مدتی دبیرکل سازمان صهیونیستی بود. با آن‌که او یکی از مبدعان تعبیر «صهیونیسم» بود، از آن فاصله گرفت و حتی در نهایت به جنبش جهانی اجودات اسرائیل (World Agudath Israel) پیوست و دبیرکل آن شد. جنبش اجودات مخالف صهیونیسم و به شدت ارتدوکس بود.

۳. Chernivtsi. شهری در غرب اوکراین امروزی.

البته این «سرزمین» از نظر او جایی مگر فلسطین نیست.<sup>۱</sup> این خودآگاهی یهودی — یعنی این خودشناسی یهودیان که جایگاه ویژه‌ای در روند تکامل ملت‌های میزبان برای خود قائل بودند و حتی اگر سکولار بودند همچنان قومیت خود را متمایز می‌انگاشتند — نمایندگان بزرگی داشت؛ گاهی بسیار بزرگ. آرنت یکی از بهترین نمونه‌های آن را بررسی کرده است: بنجامین دیزرائیلی<sup>۲</sup>، دولتمرد یهودی تبار بریتانیایی که البته از یهودیان تعمیدی بود و به کیش مسیحی درآمده بود، اما خودآگاهی یهودی خود را چنان که پیداست حفظ کرده بود.<sup>۳</sup> «دیزرائیلی بی‌پرده از ره‌ایش<sup>۴</sup> یهودیان حمایت می‌کرد، زیرا به زعم او آن‌ها آشکارا بسیار بهتر از دیگر ملت‌ها بودند (مگر آن‌ها بیش از همگان به سرنگونی ناپلئون کمک نکرد بودند؟) و از این رو منطبق بر تأثیرگذاری عملی آن‌ها باید نزد همگان "احترام و ارجحیت" می‌یافتند.»<sup>۵</sup> دیزرائیلی خود را «مرد برگزیده نژاد برگزیده» می‌پنداشت<sup>۶</sup> و حتی ایده پیوند میان یهودیان کاپیتالیست و سوسیالیست که از جمله انگاره‌های اصلی ایدئولوگ‌های ضدیهود بود، به معنایی مثبت در ذهن او نیز وجود داشت. آرنت در این باره می‌گوید: «مبهوت‌کننده است وقتی می‌بینیم این تصویر از نوعی سلطه جهانی یهود که بعدها یهودی‌ستیزان

۱. همه نقل قول‌ها از بیرنباوم برگرفته از ارنست نولته، اسلام‌گرایی: سومین جنبش مقاومت رادیکال، ترجمه مهدی تدینی، نشر ثالث ۱۳۹۹، ص ۱۲۵-۱۲۶.

2. Benjamin Disraeli (1804-1881).

۳. آرنت در یهودی‌ستیزی، جلد اول عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توالتیر، ص ۱۹۱-۲۱۵، بخش مفصلی را به دیزرائیلی اختصاص داده است.

۴. emancipation: به معنای کسب آزادی و برابری برای اقلیت‌های محروم؛ از اقلیت‌های زبانی و قومی و مذهبی تا زنان.

۵. هانا آرنت، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توالتیر، جلد اول: یهودی‌ستیزی، ص ۱۹۴.

۶. همان، ص ۱۹۴.



آن را ترسیم کردند، چقدر کامل پیش تر در سر دیزرائیلی نقش بسته بود. حتی ماهرانه ترین ترنند تبلیغاتی هیتلر نیز در سر دیزرائیلی هست؛ همانا این ادعا که اتحادی مخفی میان کاپیتالیست‌ها و سوسیالیست‌های یهودی وجود دارد.<sup>۱</sup> دیزرائیلی که علاوه بر کار سیاسی و پوشیدن ردای نخست‌وزیری بریتانیا نویسنده هم بود و کارهای ادبی موفقی هم در کارنامه داشت، در رمان لرد جورج بنتینگ چنین می‌نویسد:

مردانی از نژاد یهود را در رأس هر گروه سوسیالیست و کمونیست می‌بایم. قوم خدا با خدا ناباوران همکاری می‌کند؛ ماهرترین مال‌اندوزان با کمونیست‌ها متحد می‌شوند، نژاد خاص و برگزیده دست به دست تفاله‌ها و کاست فرودست اروپا می‌دهد! و همه این‌ها از این روست که آن‌ها در آرزوی ویران کردن آن مسیحیت ناسپاسی‌اند که حتی نامش را مدیون آن‌هاست و دیگر تاب تحمل ستمگری‌اش را ندارد.<sup>۲</sup>

در نهایت در کتابچه بولشویسم از موسی تالین بنگرید به فرازی از گفتگو میان هیتلر و اکارت که نام دیزرائیلی مطرح می‌شود. گفته‌های این دولتمرد یهودی تبار انگلیسی برای آن‌ها مانند شهادت شاهی موثق از میان یهودیان است که رازهای مگوی هم‌تباران خود را ناخواسته فاش کرده است.<sup>۳</sup> اما این خودشناسی ستایش‌آمیز درباره یهودیان و — به ویژه در ارتباط با بحث ما در این کتاب — این دیدگاه تقدس‌بخش و شورمندانه درباره پیوند احتمالی میان مارکسیسم و یهودیت، یک روی سکه بود. رفته‌رفته دیدگاه دیوپردازانه دیگری در نقطه مقابل این دیدگاه شکل گرفت که بولشویسم را دیوی می‌دید که اندامش از توده‌های فریب‌خورده و سر و قلبش از یهودیان بود. یکی از بهترین گفته‌ها درباره «بولشویسم یهودی» جمله‌ای است که یاکوب

۲. همان، ص ۳۱۵.

۱. همان، ص ۲۱۰.

۳. بنگرید به ص ۳۱۵.

ماتزه<sup>۱</sup>، خاخام اعظم مسکو، خطاب به تروتسکی گفته بود: «تروتسکی‌ها انقلاب می‌کنند، اما تقاص آن را برونشتاین‌ها باید بدهند». این گفته را آرتور هرتسبرگ<sup>۲</sup> نقل می‌کند؛ خاخام محافظه‌کار امریکایی-لهستانی که در زمینه یهودی‌ستیزی و صهیونیسم کتاب‌های پژوهشی متعددی دارد. هرتسبرگ پس از نقل این جمله می‌گوید: «تروتسکی می‌دانست که حق با خاخام [ماتزه] است».<sup>۳</sup> اما معنای این جمله خاخام ماتزه چیست؟

لف تروتسکی، از رهبران انقلاب بولشویستی روسیه و از سازمان‌دهندگان ارتش سرخ، یهودی بود و نام اصلی خانوادگی‌اش چنین بود: لِف داویدوویچ برونشتاین<sup>۴</sup>. او در سال ۱۹۰۲ نامش را به تروتسکی تغییر داد. منظور خاخام ماتزه این است که یهودیان برانداز — که غالباً سکولار بودند — در انقلاب، یعنی در فروپاشی نظام تزار و سرکوب‌های پس از آن، شرکت می‌کردند اما بیزاری و نفرتی که این کار آن‌ها برمی‌انگیخت، دامان عموم یهودیان را می‌گرفت؛ یا به تفسیری دیگر، دامان یهودیان سنتی، محافظه‌کار و دیندار را. تروتسکی خوب می‌دانست این حرف ماتزه بیراه نیست. او نیز می‌دانست که حضور یهودیان در انقلاب پیامدهایی یهودی‌ستیزانه دارد یا دست‌کم خوراکی یهودی‌ستیزانه برای ضدانقلاب تدارک می‌آورد. او در زندگینامه‌اش به این اشاره می‌کند که پس از انقلاب اکتبر، لنین برای مقام

۱. Jacob Mazeh (۱۸۵۹-۱۹۲۴): از رهبران صهیونیسم، خاخام و فعال حقوق یهودیان در مسکو.

۲. Arthur Hertzberg (۱۹۲۱-۲۰۰۶): از جمله کتاب‌های او می‌توان به این‌ها اشاره کرد: روشنگری فرانسوی و یهودیان؛ خاستگاه‌های یهودی‌ستیزی مدرن (۱۹۶۸)، ایده صهیونیسم (۱۹۹۷).

3. Franz Kafka: *Briefe 1902-1924. Gesammelte Werke*. Bd. 3. Frankfurt/M. 1958, p. 275.

4. Lev Davidovich Bronstein

ریاست کمیساریای خلق در امور داخلی (معادل وزارت کشور) تروتسکی را پیشنهاد داده و اشاره کرده بود اکنون مهم‌ترین مسئله مبارزه با ضدانقلاب است و فردی باید در این مقام باشد که شخصیتی قوی داشته باشد. تروتسکی درباره این پیشنهاد لنین و گفتگوی میان آن‌ها این طور می‌نویسد: «آیا ارزشش را دارد که با توجه به یهودی بودن من چنین اسلحه‌ای به دست دشمن دهیم؟ لنین که [از این حرف] برآشفته شده بود گفت: "ما انقلاب بین‌المللی بزرگی داریم، این چرن‌دیات در این جا چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟"»<sup>۱</sup> تروتسکی تأکید می‌کند در سال ۱۹۱۷ و پس از آن به دلیل همین محاسبات سیاسی بوده است که در مواردی به بهانه یهودی بودن از قبول انتصاب به مقامی خودداری می‌کرده است.

اما آنچه خاخام ماتزه می‌گوید تفسیری انکاری از مفهوم «بولشویسم یهودی» است؛ یعنی تفسیری است که باور دارد بولشویسم هیچ ربطی به یهودیت ندارد، بلکه صرفاً «عده‌ای» از یهودیان (سکولار) به عنوان بخشی از مردم و شهروندان روسیه به دلیل اعتقادات سیاسی شخصی خود — و البته در رفتاری بی‌فکرانه و غیرمسئولانه — در انقلاب شرکت داشته‌اند، و اکنون مشکل این جاست که کینه پدیدآمده نسبت به آن‌ها ممکن است دامنگیر همه یهودیان شود. اما «بولشویسم یهودی»، آن گونه که آن را ضدانقلابی‌های روس و بعدها اروپاییان و ناسیونال‌سوسیالیست‌هایی چون هیتلر، هیملر، اکارت، روزنبرگ و... درک می‌کردند، بسیار از این متفاوت بود. به باور نظریه‌پردازان «بولشویسم یهودی»، بولشویسم «از اساس» پدیده و پروژه‌ای یهودی بود. هرمان گورینگ، یکی از رهبران ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان، در مقاله‌ای با عنوان «نابودی مارکسیسم و کمونیسم» می‌گوید: «ردیف نخست

1. Leo Trotzki: *Mein Leben*, Berlin 1930, p. 326.

رهبران مارکسیسم و کمونیسم را یهودیان تشکیل می‌دهند... یهودیان محترم اگر [می‌بینند] مردم آلمان امروز همه یهودیان را با یک چوب می‌رانند، می‌توانند بابت آن از هم‌نژادی‌هایشان تشکر کنند.<sup>۱</sup> در بند اول این نقل قول کوتاه نظریه/افسانه «بولشویسم یهودی» را در کوتاه‌ترین صورتبندی ممکن می‌بینیم و در بند دوم آن با پیامد فاجعه‌بار این نظریه مرگبار روبرو می‌شویم (که البته به کنایه و ریشخند بیان شده است).

تعبیر «بولشویسم یهودی» در خام‌ترین شکل خود در جریان انقلاب و جنگ داخلی روسیه پدید آمد؛ البته ریشه‌های آن به یهودی‌ستیزی محافظه‌کاران و ضدانقلاب روس باز می‌گشت. مبنای استدلالی آن بسیار ساده، ملموس و دم‌دستی — و به همین دلیل بسیار تأثیرگذار — بود: در میان انقلابی‌ها، به خصوص در میان چهره‌های شاخص بولشویک‌ها، یهودیان پرشماری حضور داشتند. پس از انقلاب اکتبر مقاومت در برابر انقلاب رنگ‌وبوی یهودی‌ستیزانه گرفت و رخدادها یادآور پیش‌بینی‌هایی بود که در سند مجعول پروتکل‌های بزرگان صهیون<sup>۲</sup> مطرح شده بود. با توجه به سابقه یهودی‌ستیزی در جامعه محافظه‌کار روسیه، اکنون با حضور پررنگ یهودیان در صفوف بولشویک‌ها این باور شکل می‌گرفت که یهودیان کمر همت بسته‌اند تا فرهنگ مسیحی روسیه را نابود کنند، و بولشویسم صرفاً پوستینی است که یهودیان برای اختفا به تن کرده‌اند و در واقع در پس این انقلاب ایده‌ای یهودی نهفته است. این واقعیت مسلم هم که یهودیان صرفاً یک اقلیت از انقلابی‌ها را تشکیل می‌دادند، باعث بازنگری در این باور نمی‌شد.

این باور در جنگ داخلی روسیه در میان نیروهای سفید (ضدانقلاب)

1. Hermann Göring: *Aufbau einer Nation*. Berlin 1934, p. 90 f.

۲. بنگرید به ص ۱۸۲.

بسیار پرطرفدار بود. آن‌ها در پس ایده شوروی و اعدام تزار و خانواده‌اش،<sup>۱</sup> دست یهودیان را می‌دیدند که از این رهگذر در پی سلطه بر روسیه و جهان بودند. در همان زمان، این باور چنان پا گرفته بود که پوگروم‌هایی<sup>۲</sup> علیه یهودیان در روسیه به راه افتاد و قربانیان پرشماری گرفت. شکست ضدانقلاب در روسیه با موجی از مهاجرت نیروهای ضدبولشویست به اروپا همراه بود. آن‌ها طبعاً ایده‌هایشان را نیز با خود به اروپا می‌بردند؛ از جمله آن نظریه «بولشویسم یهودی» خود را. در میان چهره‌های شاخصی که هسته اولیه حزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان (حزب نازی) را تشکیل دادند، افرادی حضور داشتند که انقلاب روسیه را در بالتیک به چشم خود دیده و طعم خونین آن را از نزدیک چشیده بودند. آلفرد روزنبرگ و ماکس اروین فون شویبندر-ریشتر<sup>۳</sup>، دو نفر از شاخص‌ترین ناسیونال‌سوسیالیست‌های آلمانی بودند که چنین سرنوشتی را از سر گذرانده و از منادیان نظریه «بولشویسم یهودی» بودند. شویبندر-ریشتر که در سال ۱۹۱۵ به عنوان کنسول آلمان در آرزروم حضور داشت، انتقال آرامنه را که به نسل‌کشی آن‌ها منجر شد، به چشم دیده بود. ناکامی او در این که جلوی ادارات دولت ترکیه بایستند و از این نسل‌کشی جلوگیری کند، مانع آن نشده بود که دست کم برای نجات افرادی معدود تلاش کند. او پس از خروج از خدمت دیپلماتیک در مقام فرماندهی

۱. تزار به همراه خانواده‌اش، از جمله دختران و پسر نوجوانش، در شامگاه شانزدهم ژوئیه

۱۹۱۸ به دست بولشویست‌ها اعدام شد.

۲. Pogrom: آشوب‌هایی که ناگهان علیه اقلیتی خاص، به خصوص یهودیان، رخ می‌دهد، در تاریخ‌نگاری پوگروم نامیده می‌شود. در پوگروم معمولاً مردم خشمگین به خانه‌ها، کنیسه‌ها و مغازه‌های یهودیان حمله می‌کنند، آن‌ها را به آتش می‌کشند، تاراج می‌کنند و خودشان را می‌کشند یا کتک می‌زنند.

3. Max Erwin von Scheubner-Richter (1884-1923).

نیروی زمینی آلمان در منطقه بالتیک مشغول خدمت بود و در آنجا انقلاب روسیه را تجربه کرد. در پی انقلاب روسیه برای او حکم اعدام صادر شد و او با فرار به آلمان توانست جان خود را نجات دهد. او از جمله نخستین ناسیونال سوسیالیست‌ها بود و همواره از او به عنوان کسی یاد می‌شود که در سال‌های ابتدایی در تأمین مالی حزب نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای داشت، اما در جریان کودتای نافرجام هیتلر در سال ۱۹۲۳ کشته شد. هیتلر علاقه بسیاری به شوینبر-ریشتر داشت و در نبرد من در مورد او می‌گوید، جای همه پر می‌شود مگر جای خالی او. بعدها ناسیونال سوسیالیست‌ها وقتی به قدرت رسیدند از او «شهیدی» تمام‌عیار ساختند.<sup>۱</sup>

آلفرد روزنبرگ نیز پس از انقلاب از مسکو به مونیخ گریخته بود و مانند شوینبر-ریشتر در محافل مهاجران روس ضدبولشویست رفت و آمد می‌کرد. او خود متولد شهر تالین بود؛ پایتخت استونی که آلمانی‌ها آن را رِوال<sup>۲</sup> می‌نامیدند و در زمان تولد روزنبرگ (۱۸۹۲) بخشی از روسیه بود. او در جوانی علاقه زیادی به باستان‌شناسی داشت و با نظریه‌های نژادی (برای مثال آثار چمبرلین<sup>۳</sup>) آشنا شده بود. در دانشگاه پلی‌تکنیک شهر ریگا تحصیل در رشته معماری را آغاز کرد. پس از آغاز جنگ جهانی اول — که در جریان آن شهر ریگا به تصرف آلمانی‌ها درآمد — این دانشگاه به مسکو منتقل شد. بنابراین او می‌توانست انقلاب روسیه و اقدامات بولشویک‌های منفورش را از نزدیک مشاهده کند.<sup>۴</sup> او در ۱۹۱۸ به زادگاهش بازگشت و آن زمان به

۱. زیگفرید گرلیش، ارنست نولته: سیمای یک تاریخ‌اندیش، ترجمه مهدی تدینی، نشر

ثالت، ۱۳۹۶، ص ۱۲۷، ۱۸۷-۱۸۸، ۲۳۹.

2. Reval

۳. بنگرید به پانویس ص ۵۳.

4. Ernst Piper: *Alfred Rosenberg. Hitlers Chefideologe*. München 2005, p. 26.

یک یهودی ستیز تمام‌عیار بدل شده بود. می‌گفت در سفرهای خود در روسیه همه جا دانشجویان یهودی را می‌دیدم که پراودا (روزنامه بولشویک‌ها) در دست داشته‌اند و مردم را تهییج می‌کردند، و این را گواهی می‌دانست بر این که کم‌وبیش همه سوسیالیست‌های چپ یهودی‌اند.<sup>۱</sup> روزنبرگ از همان سال نگارش نخستین آثار یهودی‌ستیزانه و نژادباورانه خود را آغاز کرد و در همان سال نیز راهی آلمان شد. مدتی در برلین بود و سپس به مونیخ رفت. در آن زمان این شهر یکی از کانون‌های مهاجران ضدبولشویستی بود که از بالتیک آمده بودند.

روزنبرگ در کتاب خود با عنوان طاعون در روسیه! بولشویسم، سران، وردستان و قربانیان آن<sup>۲</sup> (۱۹۲۲)، نابودی بورژوازی و روشنفکران ملی روس را نتیجه این معرفی می‌کرد که بخش بزرگی از حزب و دولت انقلابی یهودی‌اند، و به همین دلیل از تعبیر «بولشویسم یهودی» استفاده می‌کرد. البته این تنها کتاب روزنبرگ با چنین درونمایه‌ای نبود، بلکه او چندین نوشته مفصل دیگر دارد که یهودی‌ستیزی و بولشویسم‌ستیزی را بدین سان با هم آمیخته است و خوب می‌دانیم که روزنبرگ به یکی از تأثیرگذارترین ایدئولوگ‌های حزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان بدل شد. در ادامه بحث به نوشته‌های روزنبرگ به عنوان یکی از نظریه‌پردازان «بولشویسم یهودی» می‌پردازیم.

افکار عمومی آلمان از طریق مطبوعات لیبرال و مجموعه‌ای از بروشورهای ضدبولشویستی از این رخدادهای روسیه مطلع می‌شد و گفته‌های مهاجران آلمانی تباری که از مناطق درگیر انقلاب بولشویستی به آلمان باز می‌گشتند، بسیار بر تأثیرگذاری آن می‌افزود. بنابراین، تعبیر «بولشویسم یهودی» راه خود

1. Walter Laqueur: *Russia and Germany. A Century of Conflict*. Little Brown and Company, p. 82-83.

2. *Pest in Rußland! Der Bolschewismus, seine Häupter, Handlanger und Opfer*

را از مجرای ایدئولوگ‌هایی چون روزنبرگ، شوینبر-ریشر و به خصوص دیتیریش اکارت — که در ادامه مفصل به او خواهیم پرداخت — به صحنه سیاسی آلمان باز کرد و به نوعی نظریهٔ پروپاگانداستی تمام‌عیار تبدیل شد. اما در واقع این نظریهٔ تبلیغاتی هیچ نبود مگر روایتی حدت‌یافته از آنچه در خود روسیه برداشتی پرطرفدار بود؛ یعنی این برداشت که «یهودیان» عاملان انقلاب و مسببان ارباب چکا بودند. چکا، یعنی «کمیسون فوق‌العاده و سراسری روسیه برای مبارزه با ضدانقلاب، توطئه و خرابکاری»، در دسامبر ۱۹۱۷ تشکیل شد و در واقع پلیس مخفی انقلابی‌های بولشویک بود. این نهاد پس از انقلاب اکتبر و در سرکوب مخالفان انقلاب و عناصر نامطلوب انقلابی‌های روس نقش ویژه‌ای داشت. شمار افرادی که توسط چکا بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ از میان برداشته شدند بسیار متفاوت تخمین زده می‌شود: از حدود ۱۲ هزار تا ۲۵۰ هزار نفر. اگر همان حد پایین را هم در نظر بگیریم، این تعداد اعدام برای هر شش‌ماهه‌ای رعب‌آور است.<sup>۲</sup>

اما باور به یهودی بودن بولشویسم، به فراتر از آلمان هم رسید. در انگلستان در آن سال‌ها نویسندهٔ برجسته‌ای چون هیلر بلوک<sup>۳</sup> از «بولشویسم یهودی» دم می‌زد؛ البته با رویکردی کاتولیک‌گرایانه‌تر. او در ۱۹۲۲ در کتابی با عنوان یهودیان به «مسئلهٔ یهود» پرداخته است و می‌گوید حضور یهودیان در میان دیگر ملت‌ها «مشکل دائمی بسیار عمیقی» ایجاد می‌کند.<sup>۴</sup> نستا وبستر<sup>۵</sup>، بانوی

1. The All-Russian Emergency Commission for Combating Counter-Revolution and Sabotage
2. Andrew and Mitrokhin: *The Sword and the Shield*, Basic books, 1999. p. 28.
3. Hilaire Belloc (۱۸۷۰-۱۹۵۲): تاریخ‌نگار و نویسندهٔ فرانسوی-انگلیسی. از بلوک بیش از صد عنوان کتاب باقی مانده است.
4. Hilaire Belloc: *The Jews*, London: Constable, 1922, p. 3-5.
5. Nesta Helen Webster (1876-1950).



نویسنده بریتانیایی، دیگر کسی بود که در آن زمان در انگلستان از «بولشویسم یهودی» سخن می‌گفت. البته وبستر تمام جهان را به گونه‌ای پارانوئیی بر پایه تئوری‌های توطئه تفسیر می‌کرد. او انبوهی کتاب و مقاله دارد که در همه آن‌ها از تئوری توطئه صحبت می‌کند و کل تاریخ را بر اساس دسیسه‌های جوامع مخفی تفسیر می‌کند. وبستر در دهه ۱۹۳۰ به جنبش فاشیستی سر اوسوالد موزلی<sup>۱</sup> پیوست و از جمله فاشیست‌های سرشناس بریتانیا بود. شاید در نگاه نخست نستا وبستر و ایده‌هایش مضحک به نظر رسند، اما جدیت مسئله زمانی مشخص می‌شود که می‌فهمیم او خوانندگان پرشماری داشت و کسی چون وینستون چرچیل در تحلیل خود به او و برخی ادعاهایش اشاره و استناد می‌کرد. چرچیل نیز در زمره باورمندان به ایده «بولشویسم یهودی» بود. او در مقاله‌ای با عنوان «صهیونیسم در برابر بولشویسم: جدالی برای روح مردم یهود»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۲۰ چنین نوشته بود: «این جنبش در میان یهودیان چیز جدیدی نیست. از زمان اسپار تا کوس و ایسهاوپت<sup>۳</sup> تا کارل مارکس و بعد تا

۱. Sir Oswald Ernald Mosley (۱۸۹۶-۱۹۸۰): سیاستمدار بریتانیایی که بیش از همه به دلیل پایه‌گذاری حزب اتحاد فاشیست‌های بریتانیا (British Union of Fascists) در یادها مانده است. برای آشنایی با سر اوسوالد موزلی، رهبر حزب فاشیستی بریتانیا، بنگرید به ارنست نولته: جنبش‌های فاشیستی، بحران نظام لیبرال و تکامل فاشیسم، ترجمه مهدی تدینی، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۳، به ویژه صفحات ۴۱۳-۴۲۴.

## 2. Zionism versus Bolshevism: A Struggle for the Soul of the Jewish People

۳. Adam Weishaupt (۱۷۴۸-۱۸۳۰): فیلسوف، نویسنده و فراماسونر آلمانی که شهرتش به دلیل بنیان‌گذاری فرقه‌ای است به نام «ایلومیناتی» (به معنای «روشن‌ضمیران»؛ آلمانی: Illuminatenorden / انگلیسی: Illuminati). او از مخالفان فرقه مذهبی یسوعیان و از منادیان روشنگری بود و منشی لیبرال داشت. او فرقه ایلومیناتی را در سال ۱۷۷۶ تأسیس کرد که تا زمان ممنوع شدن آن در شاه‌نشین بایرن در ۱۷۸۵ برقرار بود. او درون فرقه از نام مستعار «اسپار تا کوس» برای خود استفاده می‌کرد. هدف این فرقه این بود که با روشنگری و ارتقای اخلاقی، سلطه انسان بر انسان را بی‌دلیل کند. ←

تروتسکی (روسیه)، بلا کون<sup>۱</sup> (مجارستان)، رُزالو کز مبورگ<sup>۲</sup> (آلمان) و اما گولدمن<sup>۳</sup> (امریکا) توطئه جهانی برای سرنگونی تمدن و بازسازی جامعه بر اساس توسعه مهار شده، بداندیشی رشک آمیز و برابری امکان ناپذیر، همواره جریان داشته است. همان طور که نویسنده مدرن، خانم وبستر به خوبی نشان داده است، این جنبش در تراژدی انقلاب فرانسه نیز نقش

---

— در طول سالها افسانه‌های زیادی پیرامون توطئه اعضای این فرقه در جریان انقلاب فرانسه و نیز در جهت مبارزه با کلیسای کاتولیک و سلطه بر جهان، سر زبانها افتاده است. جالب این است که وایسهاوپت اصلاً یهود نبوده است (مگر چنان که در برخی از این افسانه‌ها آمده است) و چرچیل در این جا او را نیز در زمره یهودیان بر شمرده است. Béla Kun (۱۸۸۶-۱۹۳۸): سیاستمدار کمونیست مجارستانی. بلا کون (نام اصلی: کوهن) از کمونیست‌های فعال و سرشناس در سالهای پس از جنگ جهانی اول بود. او در ۱۹۱۹ برای مدت کوتاهی توانست با همراهی دیگر کمونیست‌های مجار (از جمله گئورگ لوکاچ) انقلاب کند و «جمهوری شوروی مجارستان» را به عنوان دومین حکومت بولشویستی در جهان ایجاد کند. این جمهوری دیری نپایید و سرنگون شد. بلا کون به شوروی رفت و در جهت صدور انقلاب بسیار فعال بود. او نیز از کمونیست‌های یهودی تباری بود که در تئوری بولشویسم یهودی پیوسته نامش برده می‌شود. بلا کون در ۱۹۳۸، وقتی در شوروی اقامت داشت، در جریان پاکسازی‌های استالین اعدام شد.

۲. Rosa Luxemburg (۱۸۷۱-۱۹۱۹): لوکزمبورگ یکی از معروف‌ترین زنان سوسیالیست اروپا بود. او تا پایان جنگ جهانی اول شاخص‌ترین چهره در جناح چپ حزب سوسیال‌دموکراتیک آلمان بود و در ژانویه ۱۹۱۹ حزب کمونیست آلمان را پایه‌گذاری کرد و در حالی که در آلمان جمهوری اعلام شده بود می‌کوشید با قیام خیابانی در آلمان نیز نوعی نظام شورایی مانند روسیه شوروی ایجاد کند. لوکزمبورگ و کارل لیبکنشت، دیگر رهبر کمونیست‌های آلمانی، در جریان سرکوب قیام کمونیست‌ها (موسوم به «قیام اسپار تا کوس») بازداشت شدند و در اسارت به قتل رسیدند. لوکزمبورگ در اصل از یهودیان لهستان بود. ۳. Emma Goldman (۱۸۶۹-۱۹۴۰): گولدمن در قلمرو روسیه تزاری به دنیا آمده و در هفده سالگی به امریکا مهاجرت کرده بود. او که به «زن شورشی» معروف است، در تکامل جنبش و فلسفه آنارشیزم در امریکای شمالی و اروپا بسیار نقش داشت. گولدمن نیز از خانواده‌ای یهودی تبار بود.

کاملاً قابل شناسایی را بازی کرده است.»<sup>۱</sup>

وقتی در باره «بولشویسم یهودی» سخن می‌گوییم، به ویژه باید از هنری فورد نام ببریم که در ترویج این نظریه هم در امریکا و هم در سایر نقاط جهان نقش پررنگی ایفا کرد. اما از آن جا که در ادامه به طور مفصل به او خواهیم پرداخت، در این جا به ذکر نامش بسنده می‌کنیم و به سراغ یک نماینده امریکایی دیگر می‌رویم. کم‌تر از یک دهه پس از زمانی که هنری فورد در امریکا فعالیت‌های انتشاراتی گسترده‌ای را برای اشاعه یهودی‌ستیزی انجام داد، به نام چارلز کاگلین<sup>۲</sup> برمی‌خوریم؛ کشیش کاتولیکی که در دهه ۱۹۳۰ برنامه رادیویی ثابتی داشت و میلیون‌ها شنونده مشتاقانه سخنرانی‌های رادیویی‌اش را گوش می‌دادند. سخنرانی‌های او بیش از آن که مذهبی باشد، سیاسی و اقتصادی بود. او نخستین کشیشی بود که از رسانه رادیو در گستره‌ای ملی برای بیان نظرات خود بهره برد. رویکردها و نگرش‌های او به خوبی یادآور همان نگرش‌های فاشیستی بود که در آن سال‌ها اروپای مرکزی را تسخیر کرده بود و در سراسر اروپا هوادارانی بسیار داشت. او نیز مانند فاشیست‌های اروپا هم به بانکداران می‌تاخت و از کارگران دفاع می‌کرد و هم دشمن کمونیسم بود. اما شباهت او به ناسیونال‌سوسیالیست‌ها بیش از همه در مضامین یهودی‌ستیزانه سخنرانی‌ها و مواضعش دیده می‌شد؛ چنان که آشکارا از برخی سیاست‌های هیتلر و موسولینی دفاع می‌کرد. «پدر کاگلین» حتی در سال ۱۹۳۴ سازمان سیاسی جدیدی را با عنوان «اتحاد ملی برای

۱. مقاله چرچیل در هشتم فوریه ۱۹۲۰ در هفته‌نامه ساندی هرالد مصور (Illustrated)

(Sunday Herald) منتشر شده است. برای مطالعه این مقاله بنگرید به:

[https://en.wikisource.org/wiki/Zionism\\_versus\\_Bolshevism](https://en.wikisource.org/wiki/Zionism_versus_Bolshevism)

۲. Charles Coughlin (۱۸۹۱-۱۹۷۹): کشیش کاتولیک کانادایی-امریکایی که در کانادا

در خانواده‌ای کاتولیک و ایرلندی به دنیا آمده بود.

عدالت اجتماعی» پایه‌گذاری کرد که نیت سیاسی روشنی را دنبال می‌کرد؛ سازمانی که با تاختن همزمان به کمونیسم، کاپیتالیسم، بانکداری و دولتداری روزولت، خویشاوندی‌اش با فاشیسم را آشکارا نشان می‌داد. کاگلین نشریه‌ای نیز با عنوان عدالت اجتماعی منتشر می‌کرد که آن نیز رسانه‌ای برای بیان مواضع سیاسی و اقتصادی یهودی‌ستیزانه بود؛ چنان‌که از جمله پروتکل‌های بزرگان صهیون را نیز در این هفته‌نامه منتشر می‌کرد.

کاگلین نمونه‌ای تمام‌عیار از آن نوع یهودی‌ستیزی شایع در فاصله‌ی میان دو جنگ جهانی بود. او نمونه‌ای تمام‌عیار بود زیرا یهودیت‌ستیزی دیرینه و مسیحی و یهودی‌ستیزی سیاسی مدرن را با هم آمیخته بود و بدین‌سان یهودیان را هم «قاتلان خدا» می‌نامید و هم آن‌ها را به عنوان بنیان‌گرمونیسم، لیبرالیسم و کاپیتالیسم رسوا می‌کرد و دست آن‌ها را پشت بولشویسم می‌دید. از این منظر که بنگریم، یهودی‌ستیزی او از یهودی‌ستیزی سکولار هیتلر نیز فراگیرتر بود. کاگلین حتی در دسامبر ۱۹۳۸ تظاهراتی را در نیویورک در اعتراض به پذیرش یهودیان فراری از آلمان ترتیب داد. او در ۱۹۳۹ سازمانی شبه‌نظامی موسوم به «جبهه‌ی مسیحی» تشکیل داد که علیه یهودیان دست به اقدامات خشونت‌آمیز می‌زد. در نهایت پس از آغاز جنگ جهانی دوم، با فشار دولت روزولت پخش برنامه‌ی رادیویی پدر کاگلین متوقف شد. او از ۱۹۴۲ به دستور مقامات کلیسایی دست از فعالیت سیاسی کشید.<sup>۱</sup>

البته در آن زمان ربط دادن مسائل سیاسی به یهودیان در قالب ادبیات یهودی‌ستیزانه بسیار شایع بود و شاید شگفت‌آورترین اظهار نظر یهودی‌ستیزانه

1. Justus Doenecke: "Coughlin, Fr. Charles Edward", in Cyprian P. Blamires (ed.): *World Fascism: A Historical Encyclopedia*. ABC-CLIO, California 2006. p.154. See also Sheldon Marcus: *Father Coughlin: The Tumultuous Life of the Priest of the Little Flower*. Boston: Little, Brown 1973.

این چینی آن جاست که روت فیشر، کسی که خود یهودی تبار و همچنین از رهبران شاخص و پرسروصدای حزب کمونیست آلمان بود، در ژوئیه ۱۹۲۳ در ادبیات ضد کاپیتالیستی اش به انگاره‌های فاشیستی متوسل شده و گفته بود: «کاپیتالیست‌های جهود را زیر پا له کنید! به تیرهای چراغ برق آویزان‌شان کنید! لگد کوبشان کنید!»<sup>۱</sup> این روت فیشر همان زن یهودی است که حزب کمونیست اتریش را پایه‌گذاری کرده بود و در حزب کمونیست آلمان هم مدتی رهبر بود. یعنی خود او درست یکی از همان کسانی است که وجودشان باعث پدید آمدن نظریه/افسانه «بولشویسم یهودی» شده بود. مسئله قابل توجه دیگر حضور پررنگ یهودیان در رسته روشنفکران، نظریه پردازان و روزنامه‌نگاران انقلابی بود. در تحریریه روزنامه ایسکرا<sup>۲</sup> که لنین آن را در ۱۹۰۰ تأسیس کرده بود، از هفت نفر سه نفر یهودی بودند. در تحریریه نشریه پراودا که تروتسکی آن را در وین راه انداخته بود، از چهار نفر سه نفر یهودی بودند.<sup>۳</sup> از روسیه تا امریکا روشنفکران یهودی در احزاب سوسیال‌دموکراتیک نقش ویژه‌ای ایفا می‌کردند. برای مثال سردبیر ارگان سوسیال‌دموکرات‌ها چه در آلمان (فریدریش اشتامپفر)<sup>۴</sup> و چه در اتریش (فریدریش آوسترلیتس)<sup>۵</sup> یهودی بود و هر دو روزنامه را نیز دو یهودی متمول دیگر تأسیس کرده بودند: در آلمان پاول زینگر<sup>۶</sup> که رئیس فراکسیون

1. Heinrich August Winkler: *Weimar 1918 - 1933: die Geschichte der ersten deutschen Demokratie*, 4. Aufl., Verlag C. H. Beck, München 2005. p. 196.

۲. *Iskra*: ایسکرا به معنای «جرقه» است. این روزنامه از ۱۹۰۰ به مدت سه سال منتشر می‌شد و در واقع ارگان حزب سوسیال‌دموکراتیک روسیه بود.

3. Rogalla von Bieberstein: *„Jüdischer Bolschewismus“. Mythos und Realität*. 2002. p. 104.

4. Friedrich Stampfer (1874-1956).

5. Friedrich Austerlitz (1862-1931).

۶. Paul Singer (۱۸۴۴-۱۹۱۱): کارخانه‌دار آلمانی که از پایه‌گذاران و رئیس ←

سوسیال‌دموکرات‌های مجلس امپراتوری آلمان بود و در اتریش و یکتور آدلر<sup>۱</sup> که پایه‌گذار حزب کارگران سوسیال‌دموکرات اتریش بود.<sup>۲</sup>

این حضور نظری و عملی فعال در صحنه انقلابیگری باعث شده بود این باور که یهودیان دست‌اندرکاران انقلاب بولشویستی‌اند، طرفداران چشمگیری داشته باشد؛ از روزنامه‌نگاران و سیاستمداران احزاب خرد تا دولتمردانی شناخته شده. این بدان معنا بود که برخی از اینان نیز گناه انقلاب و فجایع برآمده از آن را به پای یهودیان می‌نوشتند؛ بدون آن‌که در نظر گیرند این مشارکت یهودیان در انقلابیگری شامل چند درصد از کل یهودیان و نیز شامل چند درصد از آن جریان‌های انقلابی می‌شده است. به همین دلیل، یهودیانی هم بودند که این خطر بزرگ را می‌دیدند که حضور برخی یهودیان در رهبری جنبش‌های کمونیستی دامن دیگر یهودیان را خواهد گرفت. سیمون دوبنوف<sup>۳</sup> یکی از بهترین نمونه‌های این یهودیان دوراندیش است. دوبنوف به عنوان تاریخ‌نگار و نظریه‌پرداز یهودی بهتر از هر کسی تاریخ فراز و فرود یهودیان در جوامع میزبان را می‌دانست. او کتاب‌های تاریخی زیادی درباره یهودیان نوشته بود؛ از جمله تاریخی ده‌جلدی درباره یهودیان به زبان روسی با عنوان تاریخ جهانی مردم یهود که در آن سرنوشت یهودیان را از زمان تشکیل یهودیه باستان تا قرن بیستم دنبال کرده است. دوبنوف در کتاب زندگینامه‌اش می‌گوید یهودیانی که در انقلاب بولشویستی فعالیت داشته‌اند مرتکب «گناهی وحشتناک» شده‌اند. او می‌نویسد:

---

→ حزب سوسیال‌دموکراتیک آلمان بود. زینگر نهمین فرزند یک خانواده متمول یهودی بود و در برلین به دنیا آمد.

۱. Victor Adler (۱۸۵۲-۱۹۱۸). پزشک و روزنامه‌نگار اتریشی که با شخصیت کارزماتیک خود نقش زیادی در سازماندهی چپ سوسیال‌دموکراتیک در اتریش داشت.

2. Ibid., p. 111.

3. Simon Dubnow (1860-1941).

## پیدایش نظریه/افسانه «بولشویسم یهودی» ■ ۴۷

انقلاب [اکتبر] در کثافت پست‌ترین غرایز جمعی غرق می‌شود. در سال ۱۹۰۵ راست‌های افراطی انقلاب را له کردند و حالا چپ‌های افراطی... اما در مورد ما [یهودیان] کسی فراموش نخواهد کرد که انقلابی‌های یهودی در ارباب بولشویک‌ها شرکت داشتند. هم‌زمان [یهودی] لنین، یعنی تروتسکی‌ها، زینوفیف‌ها<sup>۱</sup> و اوریتسکی‌ها<sup>۲</sup> از خود او بسیار پیشی گرفتند. اسمونلی<sup>۳</sup> را در خفا «مرکز یهود» می‌نامند. بعدها با صدای بلند درباره آن سخن خواهند گفت و یهودی‌هراسی در همه اقشار جامعه روسیه عمیقاً ریشه می‌دواند... آن‌ها نخواهند بخشید. بستر برای یهودی‌ستیزی آماده است.<sup>۴</sup>

پیش‌بینی‌های دوبنوف درست از کار درآمد و خود او نیز قربانی انتقام کورکورانه یهودی‌ستیزان متعصب شد. بیست سال بعد، وقتی آلمانی‌ها شهر ریگا را اشغال کردند، در جریان تیرباران یهودیان، دوبنوف هم وقتی پیرمردی هشتادویک‌ساله بود به دست فرماندهی آلمان کشته شد.

---

۱. Grigory Zinoviev (۱۸۸۳-۱۹۳۶): انقلابی بولشویست و یهودی تبار روس. او سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ عضو شورای سیاسی حزب کمونیست شوروی بود. همچنین از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۶ رئیس اجرایی کمیترن، و از ۱۹۲۳ عضو تروتسکیکا (شورای رهبری سه‌نفره متشکل از او، استالین و کامنف) بود. در ادامه باز هم به او اشاره خواهد شد.

۲. Moisei Uritsky (۱۸۷۳-۱۹۱۸): انقلابی یهودی تبار روس که به ریاست چکا (پلیس مخفی بولشویک‌ها) در سن پترزبورگ رسید و نقشی کلیدی در پیگرد و بازداشت ضدانقلابی‌ها داشت. اوریتسکی در اوت ۱۹۱۸ به انتقام خون افسرانی که توسط چکا اعدام شده بودند، به ضرب گلوله کشته شد. جالب این است که قاتل او نیز یک یهودی مسیحی شده ضدبولشویست بود که بولشویسم را سرکشی در برابر خداوند می‌دانست. در ادامه باز هم به او اشاره خواهد شد.

۳. Smolny: بنایی در سن پترزبورگ که در ابتدا صومعه بود، اما در دوران انقلاب اکتبر به ویژه به این دلیل معروف شد که بولشویک‌ها از آن به عنوان مقر خود استفاده می‌کردند و جلساتشان را در آنجا برگزار می‌کردند.

4. Simon Dubnow: *Buch des Lebens. Erinnerungen und Gedanken. Materialien zur Geschichte meiner Zeit*. 2. vol., 1903-1922, p. 248.

هانس گوسلار<sup>۱</sup> نمونه دیگری از یهودیانی است که همین نگرش را در نوشته‌های خود بیان کرده بودند. گوسلار که روزنامه‌نگار، نویسنده و اقتصاددانی آلمانی-یهودی و هوادار صهیونیسم بود، در ۱۹۱۹ کتابچه‌ای با عنوان سلطه جهانی یهود! تخیل یا واقعیت؟<sup>۲</sup> منتشر کرد. یوهانس روگالا فون بیبرشتاین، تاریخ‌نگار و پژوهشگر آلمانی در کتابش، بولشویسم یهودی، به گوسلار اشاره می‌کند و می‌نویسد: «... گوسلار گزارش می‌دهد "یهودیان روس بی‌درنگ این خطر را تشخیص دادند که در پی سلطه تروتسکی جنبش یهودی ستیزانه مهیبی پدید خواهد آمد."» بیبرشتاین همچنین نکته جالب دیگری را از گوسلار نقل می‌کند. یکی از شناخته شده‌ترین سوسیالیست‌های آلمانی در سال‌های پس از جنگ کورت آیسنر<sup>۳</sup> بود که حتماً باید او را شناخت و در ادامه بحث — در جایی که به «جمهوری شوروی مونیخ» می‌رسیم — نقش و جایگاه او را بررسی خواهیم کرد. در این جا تنها مختصر اشاره می‌کنیم که آیسنر نیز از سوسیالیست‌های یهودی تبار آلمانی بود و پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول و بروز انقلاب در این کشور، به عنوان شاخص‌ترین انقلابی سوسیالیست در ایالت بایرن — ایالتی که همواره پایگاه اصلی راست‌های آلمان بود — اعلام جمهوری کرد و شورای کارگران و سربازان او را به عنوان نخست‌وزیر این ایالت برگزید. گوسلار می‌گوید: «یهودیان به همین دلیل مصرانه از کورت آیسنر، نخست‌وزیر بایرن، خواسته بودند به

۱. Hans Goslar (۱۸۸۹-۱۹۴۵): گوسلار پس از به قدرت رسیدن ناسیونال سوسیالیست‌ها در آلمان به آمستردام گریخت، اما در آن جا در سال ۱۹۴۲ با دو دختر و مادرزنش از سوی ناسیونال سوسیالیست‌ها بازداشت و روانه اردوگاه شد و سه سال بعد در اردوگاه جان باخت.

2. *Jüdische Weltherrschaft, Phantasiegebilde oder Wirklichkeit?*, Berlin 1919.

۳. Kurt Eisner (۱۸۶۷-۱۹۱۹): سیاستمدار و سوسیالیست انقلابی آلمانی.



زندگی خصوصی باز گردد تا [با فعالیت‌های انقلابی‌اش] به یهودیان آسیب نرزد؛ درخواستی که البته آیسنر آن را نپذیرفته بود. گوسلار هیچ تردیدی نداشت که انقلابیان یهودی با اقدامات خود «شراره‌های نفرت از یهودیان را به شعله‌هایی سرکش» تبدیل کرده‌اند. اما او با دیدن یهودی‌هراسی فراگیر موجود به این نکته مایوسانه نیز اشاره می‌کند: «همواره هر کار نامطلوبی که فردی یهودی مرتکب می‌شود، به منزله عملی یهودی معرفی می‌شود و نه به منزله خطایی انسانی».<sup>۱</sup>

اما واقعیت‌های زیادی هم وجود داشت که همگی می‌توانست به سادگی نظریه «بولشویسم یهودی» را ابطال کند؛ که البته باورمندان به این نظریه آن‌ها را آگاهانه یا ناآگاهانه نادیده می‌گرفتند. مانند این واقعیت که بیبرشتاین نیز در کتاب خود به آن اشاره می‌کند: دوسوم رهبران «مارکسیسم اتریش» (آسترومارکسیسم) یهودی بودند، اما آن‌ها با بولشویسم مخالف بودند و سرسختانه در برابر آن موضع گرفتند و همین نشانه‌ای بود از این که بولشویسم نمی‌توانست «ذاتاً یهودی» باشد. به طور کلی، یهودیان در همه جریان‌های انقلابی حضور داشتند؛ از جمله در میان انقلابی‌های مخالف بولشویسم. افزون بر این، این پرسش ساده و البته بسیار مهم نادیده گرفته می‌شد که اصلاً آیا این یهودیان دیندار بودند؟ اینان بیش‌تر سکولار بودند و اصلاً باید بررسی می‌شد که حضورشان در جریان‌های انقلابی چقدر به یهودی بودنشان ربط داشت. بیبرشتاین با این که به نظریه مناقشه‌برانگیز و سوءظن‌برانگیز «بولشویسم یهودی» پرداخته است، و با این که بر برخی ادعاهای این نظریه صحنه می‌گذارد (مانند این ادعا که به هر حال در رسته رهبران بولشویسم و کمونیسم یهودیان

۱. نقل از:

Rogalla von Bieberstein: "Jüdischer Bolschewismus". *Mythos und Realität*. p. 25-26.

پرشماری بودند)، اما این حضور یهودیان در جنبش‌های انقلابی را به دلیل سرنوشت اجتماعی‌شان نه تنها قابل درک، که حتی موجه می‌داند.

با نگاه به آثار نظریه‌پردازان «بولشویسم یهودی» یا یهودی‌ستیزان ضدمارکسیسم می‌بینیم که آن‌ها با نام بردن از برخی سوسیالیست‌های یهودی شاخص، سوسیالیسم را به طور کلی به پای یهودیان می‌نوشتند. این در حالی است که سوسیالیست‌های یهودی‌ستیز و ملی‌گرا نیز وجود داشته‌اند؛ مانند شارل فوریه<sup>۱</sup> و شاگردش آلفونس توسنل<sup>۲</sup> یا پی‌یر ژوزف پرودون<sup>۳</sup>، ادوارد درومون و اویگن دورینگ. در این مورد، به ویژه می‌توان از ادوارد درومون<sup>۴</sup> نام برد که کتابش با عنوان فرانسهٔ جهود (۱۸۸۶)، از پرفروش‌ترین کتاب‌های جهان بود. درومون در این کتاب به این نتیجه رسیده بود که «جهودها تنها برندهٔ

۱. Charles Fourier (۱۷۷۲-۱۸۳۷): نظریه‌پرداز اجتماعی فرانسوی که از سوسیالیست‌های نخستین بود و نقد تندی بر کاپیتالیسم می‌راند. او کاپیتالیسم‌ستیزی خود را به یهودی‌ستیزی گره می‌زد. به عنوان نمونه در کتابچهٔ بولشویسم از موسی تالین (بخش دوم کتاب، ص ۳۵۶) می‌توانید ببینید که هیتلر و آکارت چگونه به فوریه اشاره می‌کنند.

۲. Alphonse Toussenel (۱۸۰۳-۱۸۸۵): نویسندهٔ سوسیالیست و یهودی‌ستیز فرانسوی که از پایه‌گذاران یهودی‌ستیزی مدرن در فرانسه بود و معروف‌ترین کتابش چنین عنوانی داشت: یهودیان، شاهان عصر حاضر: تاریخ فئودالیسم مالی (*Les Juifs, rois de l'époque : histoire de la féodalité financière*).

۳. Pierre-Joseph Proudhon (۱۸۰۹-۱۸۶۵): اقتصاددان و نویسندهٔ فرانسوی که از نمایندگان اصلی آنارشویسم بود. در آثار او فرازهای یهودی‌ستیزانهٔ زیادی وجود دارد. از جمله در یادداشت‌های روزانهٔ او می‌توان چنین جمله‌ای خواند: «این نژاد [= یهودیان] را باید به آسیا راند یا باید نابود کرد. چه با آتش، چه با آهن و چه با اخراج، یهود باید گم شود.» نقل از:

Dominique Trimbur: Proudhon, Pierre-Joseph. In: Wolfgang Benz (ed.): *Handbuch des Antisemitismus*. 2. vol.: *Personen*. De Gruyter Saur, Berlin 2009, p. 657 f.

۴. Édouard Drumont (۱۸۴۴-۱۹۱۷): در ادامهٔ مفصل به او می‌پردازیم. بنگرید به ص ۱۳۲.